



فاش می گویم و از گفته خود دلشادم

- | | |
|---|--|
| 1 | فاش می گویم و از گفته خود دلشادم |
| 2 | طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق |
| 3 | من ملک بودم و فردوس برین جایم بود |
| 4 | سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض |
| 5 | نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست |
| 6 | کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت |
| 7 | تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق |
| 8 | می خورد خون دلم مردمک دیده سزاست |
| 9 | پاک کن چهره حافظ به سر زلف ز اشک
ورنه این سیل دمامد ببرد بنیادم |

روایت شاملو

1، 2، 3، 4، 5، 6، 7، 8، 9

چه کنم؟ حرف دگر یاد نداد استادم.
که چرا دل به جگرگوشه مردم دادم!

نیست بر لوح دلم جز الف قامت **یار**
گر خورد خون دلم مردمک دیده؛ سزاست